

امور مترتب بر مقبوض بعقد فاسد

در خیر باعتبار ذوالید بوده چنانکه در مورد ضمان هم مقصود از ید صاحب ید است پس جواب سوم خالی از مناقشه نیست. دوم - لازم است گیرنده مال فوراً مال را بمالك رد کند چنانکه ماده ۳۶۶ مذکور در مال را در این مورد بصاحبش لازم دانسته علت آن اینست. نگهداشتن مال ولو در زمان کمی باشد تصرف در مال غیر محسوب و طبق خیر (لا یجوز لأحد ان يتصرف فی مال غیره الا باذنه) تصرف در مال غیر جایز نیست.

اگر گفته شود بر امساک مال در مدتی تصرف صریح نمی کند تا بخیر مزبور عدم جواز تصرف استدلال شود عموم خیر - لایحل مال امرء مسلم لایحیه الا عن طیب نفسه که بر تحریم جمیع افعال (من جمله بودن مال بر ید غیر مالک است) دلالت دارد دلیل خواهد بود.

توهّم

با اینکه مال با اذن مالک در ید قابض قرار گرفته و مالک با اختیار خود آن را بقابض داده است چگونه میشود تصرف در مال جائز نباشد و حال اینکه در خبر مزبور استدلال هم رضایت مالک از موارد عدم حلّیت مستثنی گردیده است (جواب) مالک مال را بعنوان اینکه معوض است و بازاء آن از طرف قابض بذل مال میشود بتصرف مشارالیه میدهد پس اگر صفت عوضیت منتفی شود و شارع تأثیر واقعی باین معامله ندهد نمیتوان از انشاء تملیک اولیه که بطور مجانی نبوده رضایت مالک را بتصرف قابض در مال بنحو بلاش و مجان احراز نمود و اگر تصرف قابض مطابق اذن مالک باشد یقیناً اذن مزبور از تملیک اولی حاصل نشده و ممکن است در اثر استیفاء جدیدی باشد چنانکه ممکن است همان مال در اثر هبه جدیدی مالک قابض گردد.

سوم - اگر برای عین منافع باشد که مشتری آنرا استیفاء کرده باید عوض منافع را بمالك عین بدهد مستند این حکم همان خبریست که در بیان ادای عین مال گذشت

اگر کسی مالی را به بیع فاسد قبض کند چنانکه ماده ۳۶۵ قانون مدنی نیز متعرض است ملکیت برای غیر مالک در اثر فساد عقد متحقق نمیشود زیرا عدم حصول ملکیت از مقتضیات عقد فاسد است و در اثر عدم تحقق ملکیت هم امور ذیل بر مقبوض مترتب میگردد.

اول - ضمان مال بعهده گیرنده است زیرا دفع مال از طرف مالک بقابض بعنوان ملکیت بوده و مالک سوای ملکیت قصد دیگری از قبیل عاریه و امانه نداشته تا امانت مالکیت محسوب گردد پس بمداون خیر - علی الید ما اخذت حتی تؤدی - حکم ضمان میشود از اینجهت است که قانون مدنی در ماده ۳۶۶ ضمان عینی را بعهده خریدار به بیع فاسد قرار داده است.

اگر اشکال شود که کلامه علی در خبر مذکور فقط حکم تکلیفی را حاکی بوده و از او جز الزام بحفظ و صیانت نمیتوان استفاده دیگری نمود گفته میشود.

۱ - اگر مثل این خطاب را بعرف عرضه کنیم اذهان عرف سوای تعهد و ضمان استفاده دیگری از این خطاب نخواهد نمود در محل خود مقرر است اگر تحصیل مراد متکلم بمعنائی که عرف میفهمند ممکن باشد همان مفهوم عرفی مقصود اصلی خواهد بود.

۲ - کلامه (علی) موقعی در حکم تکلیفی ظهور دارد که فعلی از افعال اسناد داده شود نه بمالی از اموال چنانکه اگر (علیه دین) گفته شود جز استقرار مال بر عهده - معنی دیگری از آن مستفاد نگردد پس لفظ علی در این موارد فقط برای استقرار مال بر ذمه است.

۳ - اگر مقصود حفظ بود تعبیر ید در خیر صحیح نبوده زیرا حفظ بوسیله ید حاصل نمیشود بخلاف ضمان که اخذ و اعضاء مضمون بوسیله ید انجام میگردد. اشکالیکه بقسم اخیر متوجه شده این است - تعبیر ید

اما در مورد منافع فائمه اقوالی است که مشهور آن نیز ضمان است بدو جهة :

۱ - برای اینکه منافع اموالیت در يد كسيكه عين در يد او است فلذا اگر مورد اجاره بقض مستأجر داده شد منافع آن در حكم مقبوض است پس وقتيكه كسى مال را بدون سبب شرعى و رضایت مالکش تصرف نماید ضامن مثل باقیمه آن خواهد بود .

۲ - ضمان مقتضای احترام مال است چه اگر مال در مدتی بدون اجرت در تصرف غیره لکس باشد با احترام مال منافاة دارد .

حکم ضمان طبق دو دلیل خالی از اشکال نیست زیرا در مورد اول برای عدم وجود دلیل مجرد اینکه بقض عين اطلاق قبض منافع هم میشود کافی در تحقق ضمان نبوده مگر برای تحقق ضمان بعموم (علی الید ما اخذت) استدلال شود و چون اطلاق اخذ بمنافع پسندیده نیست استدلال ضمان بعموم علی الید هم خالی از اشکال نخواهد بود اگر برای اینکه عموم علی الید شامل منافع هم شود اخذ کنایه از مطلق استیلاء قرار داده شود چون استیلاء مخالف ظاهر معنی اخذ است اراده آن محتاج بقریئه صارفه خواهد بود .

اما احترام مال که مفید دلیل ثانی است اقتضا دارد که تصرف در مال غیر و اتلاف آن بلا عوض جایز نیست چون در منافع فائمه تصرفاتی نشده و نسبت بآن حقیقت اتلاف صدق نمیکند لذا استدلال مذکور فقط در مورد منافع مستوفاه صحیح و در مورد منافع فائمه غیر صحیح است مضافاً میتوان گفت برای اینکه منافع فائمه در ببع صحیح مضمون نیست قول بنفی ضمان موافق قاعده مالایضمن و برطبق اصل عدم الضمان است .

با اینوصف چون حکم ضمان مطابق قول مشهور بوده قانون مدنی در ماده مذکوره (ماده ۳۶۶) مطلق منافع را که شامل منافع فائمه هم میشود مضمون دانسته و در ماده (۳۲۰) بطور صریح غاصب را ضامن منافع فائمه قرار داده است .

چهارم - هرگاه مال مثلی باشد در صورت تلف لازم است مثل آن داده شود دلیل اینکه قسمت اطلاق ادله ضمان

(ایحل ...) مگر بعضی از علماء در اینمورد قائل بنفی ضمان گردیدند مستند ایشان خیر - الخراج بالضمان است یعنی كسيكه ضمان و تلف مال بعهدۀ او است نسبت ضمان مزبور منافع مال راجع باو خواهد بود بعبارة دیگر ضمان عين مال با ضمان منافع جمع نمیشود زیرا بازاء غرامتی که شخص نسبت بعین برده دارد لازم است این است که غنیمت و فائده آن مال او باشد گرچه ایشمنی از خرهای دیگر هم استفاده می شود لیکن قول مذکور به بیان آتی مردود است .

۱ - روایت الخراج بالضمان مرسله و سندش موهون است .

۲ - ضمان در عقد فاسد آنضمانیکه متعاملین اقدام بر آن نموده باشند نیست تا اینکه خراج در مقابل آن مال ضامن باشد زیرا ضمانیکه اقدام متعقدین بر آن بوده ضمان مسمی است و ضمان در عقد فاسد ضمان بمثل و قیمت و بر اثر امر شارع حاصل شده . بعبارة دیگر : مراد از ضمانیکه خراج در مقابل آنست آنضمانی است که شخص از روی اختیار برعهده خود قرار داده (ضمان مسمی) نه آنضمانی است که قهراً در اثر تصرف بحکم شارع حاصل شده باشد .

این بیان بعاریه مضمونه بشرط نقض شده زیرا در عاریه مزبوره با اینکه مستعیر اقدام بضمان کرده معذک مالک تمام منتفع مال مورد عاریه نیست و فقط انتفاعی را که مالک برای او تعیین کرده مستحق میباشد .

ممکن است برای رفع این نقض گفته شود . منافع در عاریه معینی است که در حال انتفاع ملک منتفع باشد نه از قبیل عاریه که مال مورد عاریه در حال انتفاع ملک مستعیر نیست : به بیان دیگر صحیح است کلیه منافع در مقابل ضمان عين مال ضامن است لیکن در صورتیکه عين مزبور در حال انتفاع عنوان ملکیت ضامن را دارا باشد نه چون عاریه که از عنوان ملکیت معین خارج نشده .

پس با اینکه دلالت روایة مثل سندش نیز موهون است نمیتوان قواعد ضمان و احترام و عدم حلیت مال را برای روایة مزبوره ترك نمود .

عرف است) پس مالیکه بحسب تشخیص عرف مثلی باشد احکام مثل بر او جاریست .

اشیائیکه قیمی و یا مثلی بودن آن مشکوک است هرگاه عرف در تشخیص قیمی و یا مثلی بودن مالی عاجز باشد حکم آن بدو طریق ذیل بیان میشود :

۱ - بمقتضای اصالت اشتغال مالک در مطالبه مثل و یا قیمت مخیر است چه اثبات مال بر ذمه ضامن به بیان قبل مسلم و محرز گردیده است چون اشتغال بقیمی مستلزم برائت یقینیه بوده و بقرینه ضامن اختیار میکند با عدم رضایت مالک برائت ذمه او مشکوک است لذا اصل مزبور مقتضای تخییر مالک خواهد بود - ممکن است گفته شود بمقتضای اصالت برائت ضامن مخیر باشد لیکن استدلال باصالت برائت در موقعیکه شك دائر بین زیاده و نقصان باشد صحیح است یعنی اگر پولی بر ذمه کسی باشد و متردد بین سیصد و یا چهار صد ریال است چون قدر متیقن (سیصد ریال) موجود است لذا اصل برائت نسبت بمسازاد از سیصد ریال جاری میباشد اما اگر طرفین شك متباین باشند (مثل مورد بحث که شك دائر بین قیمت او میل و قدر متیقن در بین نیست) نمیتوان اصالت برائت را مورد استدلال قرار داد بلکه مقتضای اصل در اینمورد احتیاط و آنهم مقتضای جمع بین مثل و قیمت یا تحصیل رضای مالک است و از نظر اینکه جمع بین مثل و قیمت راهیچیک از علماء حقوق نگفته اند لذا متعین تحصیل رضای مالک بفرده مختار او خواهد بود .

۲ - چون ادله ضمان و آیه مذکوره بطور کلی اقتضا دارد عوض در حقیقت و مالیت با مال مماثل باشد لازم این است حتی در قیمیات هم قائل بمثل شویم و نظر به اینکه وجوب قیمت در قیمی اجماعی است لذا در اینمورد اجماع مخصص عمومات مزبوره خواهد بود لیکن مخصصی است که مفهوماً متردد بین اقل (اموالیکه قیمی بودن آن یقینی است) و اکثر (اموال مذکوره و اموالیکه قیمی بودن آنها مشکوک است) میباشد و در محله خود مقرر است چنانچه عام به مخصصی که مفهوماً متردد بین اقل و اکثر باشد تخصیص داده شود در موارد مشکوک که حجت آن زائل نمیشود پس فقط

درمنصوبات و امانات مفروضهها و آیه - (فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم) است که مقتضی مماثلت در حقیقت و مالیت میباشد چه در اینمورد چیزیکه با مبیع در حقیقت و مالیت مساوی باشد همانا مثل مبیع خواهد بود . بعضی خواستند اظهار کنند که آیه در مماثلت معتدی به ظهوری ندارد یعنی آیه شریفه فقط حاکیست اگر کسی مثلاً معادل پنجاه ریال از مال غیر را تلف کند صاحب مال میتواند معادل پنجاه ریال از مال او را بعوض مال خود ببرد اما آیا مالیکه بعوض تلف اخذ میشود بایستی مثل تلف باشد آیه شریفه حکایت ندارد لیکن ظهور مماثلت مقدار اعتدی و معتدی به از آیه شریفه بر انظار سلیمه پوشیده نیست .

اشکال دیگر - استدلال بآیه فقط در مورد اتلاف عدوانی صحیح است (جواب) اولاً این اظهار مسلم نیست ثانیاً چون فرقی بین ضمان اتلاف عدوانی و غیر آن نبوده یعنی علماء حقوق (فقهاء) آنچه که از حیت ضمان مثل در اتلاف عدوانی گفته اند در غیر آن نیز قائلند لذا با فرض ثبوت اظهار مذکور قاض نخواهد بود از مواد ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

تعریف مثلی

تعاریفیکه از فقها برای مثلی ذکر شده ذیلا درج میشود
۱ - مثلی عبارت از مالیت که اجزاء آن من حیث القیمه مساوی باشد - مقصود این است نسبتی که برای هر جزئی از اجزاء مال بکل ملحوظ شود همان نسبت را قیمت آنجزء نسبت بقیمت کل دارا باشد .

۲ - مثلی آنست که بکیل و وزن در آید .

۳ - علاوه بر مکیل و موزون بودن بیع مسام نسبت

بان جایز باشد :

۴ - اجزاء آن در حقیقت نوعیه مساوی باشد .

۵ - نوعاً دارای اشباه و نظایر زیاد باشد - چون تعاریف مذکوره هیچیک تعریف بحدود نبوده بلکه فقط باب شرح اسم است لذا بهر يك از این تعاریف اشکالاتی متوجه گردید و از اینجهت ماده ۹۵۰ قانون مدنی پس از ذکر تعریف مثلی نظیر تعریف اخیر میگوید (معذالك تشخیص اینمعنی با

اشیائی که قیمی بودن آنها مسلم است از عموم عام خارج و برطبق عموماً مذکور لازم است در موارد مشکوک احکام مثلی رعایت گردد.

پنجم هرگاه برای پرداخت عوض در مثلی - مثل یافت نشود مگر بزاید از قیمت مثل - در اینصورت هرگاه اضافه قیمت مزبوره در اثر زیادتی قیمت سوقیه باشد ولو قیمت بهر درجه بالا رود لازم است مثل داده شود زیرا هر قدر قیمت سوقیه ترقی کند زاید از قیمت مثل نبوده بلکه همان ثمن مثل است منتهی از قیمتیکه تالف حین التلف داشته ترقی کرده است و هرگاه زیادتی قیمت برای یافت شدن مال است مگر نزد کسیکه قصد فروش آنرا به بیشتر از قیمت مورد رغبت عامه دارد در اینصورت ممکن است گفته شود چون موجود باکثر از ثمن مثل بمنزله معدوم است و از طرف دیگر هم ممکن است مالک در اثر عداوت با ضامن مثل مطالبه کند و آهم ضرر نیست؛ ضامن لذا قیمتیکه مورد رغبت عامه است پرداخته شود لیکن اینوجه بجهات آتی رد شده.

۱ - الحاق مثل در مورد مذکور بمعدوم محتاج بدلیل است.

۲ - امکان عتاد علاوه بر اینکه اخص از مدعا است (زیرا ممکن است مطالبه مثل برای غرضی غیر از عتاد باشد) ضرر نیست در اثر اقدام ضامن حاصل شده.

۳ - اصل تحقق اشتغال بحق غیر و عدم حصول فراغ مگر برضای مالک و استصحاب بقاء مال بر ذمه ضامن مقتضی مثل است بنا بر این در مورد اخیر هم مالک حق ندارد مثل مطالبه کند چنانکه ماده ۶۵۰ قانون مدنی در باب قرض میگوید (مقرض باید مثل مالی را که قرض کرده است رد کند اگر چه قیمتاً ترقی و یا تنزل نماید) ظاهر این ماده هر دو قسم از ترقی را شامل است لیکن ممکن است ترقی و یا تنزل قیمت را در این ماده از باب تبادل و متفاهم عرفی فقط بحسب قیمت سوقیه دانست.

ششم هرگاه وجود مثل در مال مثلی متعذر باشد ضامن حق پرداخت قیمت را دارد یا خیر؟

در صورت مزبور چنانچه مالک مطالبه نماید لازم است قیمت مثل پرداخته شود زیرا مقتضای تسلط مالک بر مال

خود آنست که هر وقت مال یا عوض آنرا مطالبه کند باوداده شود و از طرف دیگر چون مثل مال متعذر و در اثر تعذر مثل نمیتوان ضامن را بتأدیه مثل ملزم نمود لذا برای تأمین حق طرفین دادن قیمت ضرور است. و اگر مالک مطالبه بکند دلیلی بر سقوط حق مالک از مثل موجود نیست و تعذر هم دلیل سقوط نخواهد بود و الا در صورت تعذر مدیون از پرداخت دین باید حکم به برائت ذمه او شود و حال آنکه چنین نیست پس نمیتوان بتعذر مثل پرداخت قیمت را حق ضامن دانست فلذا فقها قائلند اگر مالک تا وقوع تیسر مثل صبر کند ضامن ملزم بتسلیم مثل خواهد بود.

قانون مدنی در ماده ۳۱۲ در مورد نایاب شدن مثل غاصب را مکلف بتأدیه قیمت حین الاداء دانسته و از اختیار این کلمه بجای حین المطالبه معلوم میشود پرداخت قیمت مشروط بمطالبه مالک نیست لیکن مقصود مقنن افاده این معنی نبوده بلکه میخواسته بفهماند غاصب تا زمان اداء - ضامن مثل مال است و چون در تعذر مثل منع مالک از مال بر خلاف اصل تسلیط و الزام ضامن هم بتسلیم مثل تکلیف بمالایطاق است لذا غاصب مکلف بپرداخت قیمت حین الاداء میباشد مضافاً اگر بجای کلمه مزبوره حین المطالبه ذکر میشد چه بسا از زمان مطالبه تا زمان تأدیه مدتی بگذرد و با تفاوت قیمت زمان مطالبه باقیمت زمان تأدیه، زمان مطالبه زمان انقلاب مافی الذمه بقیمت محسوب گردد و حال آنکه پرداخت قیمت در این مورد فقط از باب اسقاط مافی الذمه است نه از نظر انقلاب مافی الذمه بقیمت.

مقصود از نایاب شدن مال چیست

بعضی از فقها اظهار دانسته اند موقعیکه مثل در محل مطالبه و اطراف آن یافت نشود مال را نایاب گویند و بعض دیگر تشخیص این قسمت را باعرف قرار داده اند - مرحوم شیخ انصاری در مکاسب میفرماید مقتضای عموم وجوب اداء مال و اصل تسلیط این است که مثل مال در هر محلی باشد ولو موجب مخارج کثیری گردد باید تهیه و بمالک داده شود لیکن ظاهر این است اینقسمت بتشخیص عرف بر گذار گردد هر موردیکه عرف حکم بتعذر مثل نمود قیمت مثل

در همان زمان تلف می‌شد تدارک مال بآن قیمت واجب بود همانطور اگر بعد از زمانی تلف شود لازم است همان قیمت بمالك تسلیم گردد زیرا مناط در ضمان عدم تمكّن مالك بعین است و در اینقسمت هم فرقی بین تلف و بقاء عین نیست مگر اینکه مالیت بنفس عین تدارک شود در اینصورت چون ارتفاع قیمت امر اعتباری و سبب تمایز اموال از حیث قلت و کثرت است لذا ذاتاً مضمون نوده و برد عین در غیر زمان ارتفاع قیمت هم ذمه ضامن بری میشود.

و بعضی از علماء هم برای اینکه روز غصب روز ازاله يد مالك از مالش هست مناط را قیمت يوم الغصب دانستند.

این دو عقیده ضعیف است زیرا بطوریکه ذکر شد معنی ضمان بودن مضمون است برعهده ضامن بحیثیتی که اگر تلف شود از مال ضامن به برلیکه معادل آن باشد حین التالف تدارک گردد تا آنکه مضمون در حکم تلف نشده محسوب و زمان تلف با زمان بقاء عین در استقرار مقدار مال بر ذمه مساوی باشد بنا بر این قیمتیکه بشود باین نحو مقام عین را حائز گردد فقط قیمت حین التالف خواهد بود.

از این بیان نیز عدم توجه ایراد (روز تلف عین روزیست که عین بقیمت تبدیل میشود نه روزیست که قیمت آنروز ملاحظه گردد) کاملاً معلوم میشود.

اختلاف حاصله در قیمت مال مضمون موردیست که قیمت سوقیه مال متفاوت باشد پس اگر زیادتى قیمت در اثر زیادتى عین حاصل شود مورد اختلاف نیست.

تعذر از وصول مال بنحوی از انحاء مثل غرق در دریا و ضایع شدن و سرقت و غیره در حکم تلف عین بوده و مباحث مذکوره شامل آن نیز میشود.

تعذر عبارتست از حصول یأس و امیدوار نشدن به پیدایش مال.

به بیانیکه در امر ششم گذشت ضامن در مورد تعذر عین حق ندارد مالك را مثل مورد تلف عین بقبول قیمت مجبور نماید.

برای شناسائی قیمت مثل در صورت تعذر آن - لازم است قیمتی که در صورت وجود مثل مرغوب فیه بوده در نظر گرفته شود.

هرگاه مکان تلف و مکان مطالبه مختلف باشد و صورت اختلاف قیمت ممکن است بمقتضای ادله و وجوب اداء مال واصل تسلیط و اطلاق ادله ضمان قیمت مکان مطالبه در نظر گرفته شود و ممکن است از باب انصراف اطلاق ادله ضمان مثل انصراف قرض و سلم در صورت اطلاق به محل وقوع عقد مکان تلف متعین باشد.

هرگاه پس از تعذر مثل و پرداخت قیمت ضامن بتأدیه مثل متمکن گردد مالك حق مطالبه مثل ندارد زیرا مثل دینی بر ضمه ضامن بوده و پرداخت عوض و رضایت مالك ساقط شده است.

هفتم - اگر تلف قیمی باشد مضمون بقیمت است دلیل اینقسمت مقتضای اطلاق ادله ضمان و عده از اخبار و اجماع محکی است و اگر بآیه قمن اعتمدی علیکم... استدلال شود بعیند نیست اثبات قیمت در صورت تعذر مثل باشد و در صورت تیسر مثل ضامن ملزم بتأدیه مثل گردد (مثل اینکه یکمتر از یکتوب پارچه را کسی خریده و دیگری آنرا تلف کرده است در اینصورت تلف کننده میتواند از همان توب یکمتر پارچه خریده و بعوض تلف بمالكش بدهد) زیرا مقتضای آیه و قاعده نفی ضرر بلکه اطلاق ادله ضمان هم مماثلت و در حقیقت و مالیت است - مثل در حقیقت و مالیت لیکن قیمت فقط در مالیت با مضمون برابری میکند.

قیمتیکه ضامن ملزم بپرداخت آنست - قیمت حین التلف میباشد بجهت آنکه قبل از تلف رد عین لازم بوده و بعد از تلف باید مالیکه معادل عین باشد مقام آنرا حائز گردد و بآن مال عین تلف شده در وقت تلف تدارک شود.

بعضی از علماء در مورد غصب اعلى القیم از حین غصب تا حین تلف را قائل شده اند باین دلیل عین در تمام ازمنه غصب که من جمله آن زمان ارتفاع قیمت است مضمون غاصب بوده یعنی وقتیکه قیمت مال در زمانی از ازمنه مأ بالا رفت مالیت عین بهمان قیمت مقوم میشود و چنانچه